

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید
۲۰ اکتوبر ۲۰۱۵

هیچ کس داناتر از "سقراط" نیست! بخش سوم

چرا هیچ کس نباید داناتر از "سقراط" باشد؟ اصلاً کی باید چنین نظری را داده باشد، که هیچ کس داناتر از "سقراط" نیست؛ و به چه دلیل باید این نظر داده شده باشد. از همه گذشته آیا کسی که چنین نظری را ارائه داشته بود، خود به غایت دانائی دست یافته بود، که در باب دانائی "سقراط" این چنین حکمی را صادر کند؟ مگر "سقراط" چه کاری کرده بود، یا چه حرفی زده بود، که باید در مورد وی چنین نظری ابراز می شد؛ چه کاری، که دیگران نکرده بودند، و چه حرف یا سخنی، که دیگران نگفته بودند؟

پاسخ همه این سوال ها را مختصر نگاهی به شرح حال این بزرگ انسان خواهد گفت. بزرگ انسانی که خیلی از اندیشمندان، حتی اندیشمندان جهان معاصر، ضمن نقد بر بسیاری از نظریات وی، وی را سرمشقی برای عالم انسانیت می خوانند.

با نگاهی به شرح حال این دانشمند و معلم بزرگ اخلاق، بدون دشواری درمی یابیم که این مرد چقدر از پلیدی های زمانش پاک و منزله و درعین زمان بیزار بود؛ مردی که سی سال از عمرش را برای رهنمائی مردمش، که سخت عزیزش می داشتند، صرف کرد، و آنقدر به قانون و حقیقت مقید و علاقه مند بود، که حتی پیشنهاد یارانش را برای فرار از زندان، موقعی که حکم اعدامش صادر شده بود، و باید کشته می شد، به نام احترام و پابندی به قانون، نپذیرفت؛ و در زندان ماند و به پیروی از حکم قانون جام زهر را به آرامی و شهامت سر کشید.

آقای "کورامایسون" مؤلف کتاب "شرح حال و افکار و عقاید فیلسوف بزرگ یونانی سقراط" در همین کتاب در این مورد می نویسد:

«هنگامی که به زندانش بردند یارانش به کمک وی آمدند، خواستند او را فرار بدهند ولی او به آنها اعتراض کرد و گفت اگر من که همه جا سرباز و مدافع حق و حقانیت بوده ام بخواهم فرار کنم جواب اهالی آتن را چگونه بدهم؟ آنوقت اهالی آتن چه خواهند گفت؟ من، سقراطی که همیشه مردم را به اطاعت از خداوند و متابعت از قانون دعوت می کردم خود چگونه از چنگ قانون بگریزم؟ اکثریت من را محکوم کرده است و چه درست و چه نادرست من می باید به وظیفه خود که اطاعت از قانون است عمل کنم و تابع اکثریت باشم و در صدد فرار برنیایم.»

اوج پابندی به عهدی که به فرار همگانی، متابعت از قانون، سپرده است؛ با وجودی که مخالف برخی از جنبه های قانون است. و دنباله سخنش را گرفته، گفت:

«یا آن که پس از مرگ دنیای دیگری هست یا آن که نیست و خواب ابدی است. اگر دنیای دیگری باشد که در آنجا با بزرگانی و قهرمانان محشور خواهیم بود و به زندگانی خود ادامه خواهیم داد. وگرنه خواب راحتی خواهد بود که در آن نیز وجدان من آسوده است که کاری خلاف حق و حقانیت نکرده ام.»

این دو سخن، کم از کم، اگر دقت کنیم، پنج جنبه ای از خصلت نیکوی این انسان با فضیلت را نمایان می سازد: یکی) صداقت و پابندی به عهدی که با مردم بسته است، خواه درست و خواه نادرست، آنطور که خودش هم آن را اظهار داشته است؛ دوم) دیگاه عمیق و دقیق وی از آنچه بعد از مرگ گمان آن می رود؛ سوم) آرزوی محشور بودن با بزرگان و قهرمانان بعد از مرگ، که بر ملاء کننده عشق و اشتیاق ژرف و سوزان وی نسبت به بودن در جمع بزرگان و قهرمانان است. بزرگانی که بی تردید باید مانند خودش اهل علم و دانش می بودند؛ چهارم) وانمود ساختن این نظر، خلاف نظر بسیاری از بزرگنمایان گونه گون دوران خویش، و دوران ما، که در باب آنچه بعد از مرگ خواهد گذشت، چیزی نمی داند. تنها به یک احتمال اکتفاء می کند و بس؛ و پنجم) اهمیتی که آسودگی وجدان برایش دارد!

زمانی که انسان شرح احوال وی را با آرامی و دقت مطالعه می کند، می بیند که "سقراط" از این گونه صفات نیکو و برازنده زیاد داشت، ولی صحبت ما در این مبحث پرداختن به خوبی های این مرد شریف نیست، بلکه شرح این مطلب به طور مشخص است، که چرا او را داناترین انسان دانسته اند؟

مردم یونان غالباً به این دلیل "سقراط" را داناترین انسان می پنداشتند، که "آپولو"، خدای آفتاب (روشنائی و دانش و هنر)، وی را داناترین انسان خوانده بود.

قصه از این قرار بود، که یکی از شاگردان "سقراط" به نام "کرفون" همیشه و در هر جا "سقراط" را دانشمندترین انسان در جهان می خواند. طبیعیست که بسیاری از مردم، به ویژه کسانی که گمان می بردند فهمیده تر از "سقراط" اند و بیشتر از "سقراط" علم و دانش دارند، نه فقط این ادعای "کرفون" را قبول نداشتند، که او را دیوانه و مالیخولیائی و نادان خطاب می کردند، و یا این کار وی را ناشی از شیفتگی مفرط او به "سقراط" می دانستند. "کرفون"، اما دست از این اعتقادش بر نمی داشت، و برای اثبات این مطلب همواره با التماس از خدایان طالب کمک می شد. روزی برای گرفتن این جواب از خدای روشنائی و هنر به معبد "دلفی"، یکی از بزرگ ترین و معروف ترین معابد یونان، که از سنگ مرمر و برنز و طلا بر روی تپه ای ساخته شده بود، رفت و از کاهن معبد خواست تا پرسش وی را با آپولو در میان بگذارد و طالب جواب شود. معبد مذکور از جمله مقدس ترین معابد، و "آپولو" از جمله راستگوترین خدایان یونان شمرده می شد، که مردم از سراسر یونان، حتی از کشور های دیگر، برای دریافت پاسخ به پرسش های گوناگون خویش به آن جا می رفتند. به هر حال، "کرفون" به قصد دریافت پاسخ برای سؤالش به معبد رفت. سؤالش را به تکه کاغذی نوشت و به درون معبد فرستاد. بعد از چند روز انتظار به او اجازه داده شد، تا به داخل معبد رفته سؤالش را مجدداً با پیشگوی مقدس معبد در میان بگذارد. سؤال مطرح شد؛ و کاهن بعد از گفتن یکی، دو جمله ای که برای "کرفون" مفهوم نبود، تکه کاغذی به دست او داد و او را رخصت نمود. در این تکه کاغذ جواب "آپولو" نوشته شده بود، که "کرفون" بعد از بیرون شدن از درون ساختمان معبد، زمانی که در روشنائی آفتاب قرار گرفت و امکان خواندن جواب برایش میسر شد، کاغذ را باز نموده به خواندن آن آغاز کرد. سؤال این بود: «آیا کسی در آتن داناتر از سقراط هست؟» و جواب "آپولو" عبارت بود از: «هیچ کسی داناتر از او نیست!»

گفته می شود که سبب ابراز این نظر "آپولو" هم، اعتراف "سقراط" به نادانی خودش بود. باور یونانیان هم عصر "سقراط" درباره وی هرچه بوده باشد، باور ما در عصری که عقلانیت بر پایه تجربه و خرد علمی استوار است، چنین حکم می کند، که علت دانا خواندن "سقراط" نه در گفتار خدایان، که در تفکر خود وی مضمّن و نهفته بوده است.

باری، در زمان "سقراط" هم، مانند همه روزگاران، و با آن که پرده ظلمت و جهل و نادانی و بی خبری بر سراسر حیات بشری سایه افکنده بود، همه، دانا بر همه چیز بودند؛ کسی نبود بگوید من این یا آن مسأله یا موضوع را نمی دانم؛ و از این یا آن مطلب بی خبرم! هیچ نادانی بر روی زمین وجود نداشت؛ و علم همه هستی در جیب بغل هر انسانی بود...

"سقراط" که خود را در برابر جهانی از دانشمندان نادان، یا نادانان دانشمند می دید، که میلیارد ها میلیارد اسرار پوشیده و شگفتی های بی پایان هستی را نادیده، خود را عالم بر همه چیز می دانستند، اما گاهی به خود نگاه می کرد و گاهی به تکه پاره های هستی، که در ساحه دیدش قرار داشت، و با درماندگی، خاضعانه و خاشعانه، هم در دل می گفت، و هم بر زبان می راند، که «محمتم نیست!» و رو به مردم می کرد و به آرامی ابراز می داشت: «مردم آتن! می داند چرا من را دانشمند می داند؟ برای این که من بیشتر از همه کس به نادانی خود ایمان دارم.»

امروز بسیاری از شخصیت های بزرگ علمی، نویسندگان متبحر و اندیشمندان صاحب نام، وقتی دانش خویش را در برابر عظمت هستی قرار می دهند، آن چه را "سقراط" دو هزار و چهار - پنجصد سال قبل از امروز بر زبان آورده بود، با الفاظ همانند یا متغیر به زبان می آورند. امروز دانش خیلی ها به جایی رسیده است، که می دانند، همانگونه که "سقراط" می گفت، که هیچ نمی دانند، اما اگر نیک دیده شود، هیچ کدام از هم عصران ما در این زمینه بر "سقراط" برتر پنداشته نمی شوند، زیرا سقراط در دورانی به حقیقت پی برد و به این حقیقت ایمان پیدا کرد، که هنوز علم و دانش بشری به پایه امروز آن نرسیده بود. پس این سخن، که «هیچ کس داناتر از سقراط نیست»، از جهتی چندان هم بیهوده و بی جهت نیست!

۲۰۱۵/۱۰/۲۰